

## یادداشت مترجم

فرانسوا آناتول تیبو<sup>۱</sup> معروف به آناتول فرانس، نویسنده، شاعر، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی مشهور فرانسوی نگارش خاطرات خویش را در چهل و یک سالگی آغاز کرد. مجموعه خاطرات او در چهار مجلد منتشر شده است: کتاب *زندگی من*<sup>۲</sup> در ۱۸۸۵؛ *پیتر نوزیئر*<sup>۳</sup> در ۱۸۹۹؛ *پیتر کوچولو*<sup>۴</sup> در ۱۹۱۸ و *زندگی در آغوش گل‌ها*<sup>۵</sup> در ۱۹۲۲ یعنی دو سال پیش از درگذشت او به چاپ رسید.

در این چهار اثر، آناتول فرانس ورای چهرهٔ قهرمان کتاب که پیتر نوزیئر نام دارد، خود را پنهان کرده تا بهتر به شرح خاطرات خود

- 
1. François-Anatole Thibault
  2. Le Livre de mon Ami
  3. Pierre Nozière
  4. Le Petit Pierre
  5. La Vie en Fleur

بپردازد. وقتی اثر *زندگی من* در ۱۸۸۵ منتشر شد، آناتول فرانس آن را همراه با یادداشتی به ارنست دوده،<sup>۱</sup> روزنامه‌نگار فرانسوی هدیه داد، در آن یادداشت، او خاطرنشان کرد که هر آنچه در این کتاب به پیئر نوزیئر مربوط می‌شود، کاملاً خاطرات دوران کودکی خود اوست، به جز مسائلی مثل شغل پدر آناتول فرانس که کتاب‌فروش بود و نه پزشک.

نگارنده پیش‌تر این سعادت را داشتم که نخستین کتاب از این مجموعه خاطرات، یعنی کتاب *زندگی من* را به فارسی ترجمه کنم که توسط انتشارات محترم و صاحب‌اعتبار سخن در سال ۱۳۹۹ منتشر شد، اکنون بسیار خرسندم که توفیق ترجمه کتاب *پیئر کوچولو*، سومین اثر از این مجموعه خاطرات را پیدا کرده‌ام.

کتاب *پیئر کوچولو* شامل ۳۵ خاطره در قالب داستان است که هرچند به خاطرات دوران کودکی آناتول فرانس بازمی‌گردد، اما همانند دیگر آثار او، سرشار از مفاهیم جدی و عمیق فلسفی است.

شرح حال و آثار پرشمار آناتول فرانس نیازی به معرفی ندارد، اما ضرورت دارد برای آشنایی خواننده گرامی این متن، به جای هر نوشته دیگری، بخشی از سخنان دقیق دکتر قاسم غنی را در باب سبک نگارش آناتول فرانس در این جا از نظر بگذرانم:

«یکی از خصایص سبک تحریر آناتول فرانس سادگی و روشن‌نویسی است. این سبک مشکل‌ترین سبک‌های نویسندگی است و مخصوص بزرگان ارباب قلم است زیرا برای روشن‌نویسی و ساده‌نویسی، مطلب و معنی و سرمایه فکری لازم است. نویسنده وقتی معلق‌نویس می‌شود و از روانی و سادگی منحرف می‌گردد که به جمیع جهات مطلب آشنا نباشد و احاطه کافی نداشته باشد، خلاصه موضوع را خوب نداند. سبک

---

1. Ernest Daudet

## آناتول فرانس ♦ ۹

انشای آناتول فرانس درحالی که از نظر کلی به سبک اساتید و متقدمین زبان فرانسه است، به حدی فریبنده و شیوا و بکر است که همه را فریفته، سبکی است که به عقیده غالب نقادان تقلیدپذیر نیست یعنی تقریباً غیرممکن است که دیگری به آن سبک و روشی که ابتکار آناتول فرانس است، بتواند چیزی بنویسد، حاصل آن که سبکی است سهل و ممتنع. آناتول فرانس مانند حافظ و خیام با زبردستی عجیبی، فکر و هنر را با یکدیگر ترکیب نموده، یعنی صنعت‌گری با فکر یا صاحب فکری هنرمند است.<sup>۱</sup>

بسیار خشنود و مفتخرم که توفیق یافتم یکی دیگر از آثار خواندنی و فلسفی آناتول فرانس، این نویسنده نامدار و متفکر فرانسه را به زبان شیرین فارسی ترجمه کنم، این را نیز توجه دهم که آنچه برای توضیح بیشتر برخی مطالب و نکته‌های مبهم کتاب، لازم بوده است، در پاورقی شرح داده‌ام. امید است که این ترجمه، موردپسند علاقه‌مندان آثار آناتول فرانس قرار گیرد.

فریبا مجیدی

زمستان ۱۳۹۹

---

۱. برای آگاهی از متن کامل سخنان دکتر قاسم غنی نک: سخنرانی آقای دکتر قاسم غنی، استاد دانشگاه تهران درباره احوال و آثار «آناتول فرانس»، سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، بهمن ماه ۱۳۱۶، ش ۷، ص ۲۱-۵۴.

### ای فرزند خردسال، مادرت را از لبخندهایش بشناس<sup>۱</sup>

مادرم بیشتر وقتها برایم تعریف می‌کرد که چه اتفاق‌های جورواجوری در روز تولدم افتاده بود، اما آنقدر برای من جذابیت نداشتند که برای مادرم! من توجه چندانی به آنها نمی‌کردم برای همین از یاد و خاطرم رفته‌اند.

وقتی نوزادی به دنیا می‌آید  
باید قابله و خاله‌زنک‌های بسیاری پذیرایش باشند...<sup>۲</sup>

---

1. The Works of Virgil translated into English Prose, London, 1826, vol.1, p.21.

\* نویسنده از میان اشعار ویرژیل، شاعر کلاسیک روم و نویسنده ترانه‌های روستایی و سرودهای شبانی، مصرعی را به‌عنوان سرفصل این بخش انتخاب کرده است. برای اطلاعات بیشتر به اثر یادشده در سطر بالا رجوع شود. (همه پانویس‌ها به قلم مترجم است.)

2. Recueil de Poésies Françaises des XVe et XVIe Siècles....,

دست‌کم بنا بر شنیده‌ها می‌توانم بگویم این آداب و رسومی که یک شاعر قدیمی پاریسی در این بیت از آن سخن به میان می‌آورد، تا پایان سلطنت لوئی فیلیپ<sup>۱</sup> کاملاً از بین نرفته و همچنان مرسوم بوده است، چون تعداد زیادی از خانم‌های محترم و باشخصیت در اتاق خانم نوزیتر<sup>۲</sup> گرد آمده و منتظر تولد من بودند. ماه آوریل بود؛ نسیم خنکی می‌وزید. وقتی مادرم داشت به شدت درد می‌کشید، چهار یا پنج نفر از خانم‌های محل از جمله خانم کومون<sup>۳</sup> کتاب‌فروش، خانم شاندلیه<sup>۴</sup> بیوه و خانم دانکن<sup>۵</sup> هیزم در شومینه می‌ریختند و نوشیدنی معطر گرم<sup>۶</sup> می‌نوشیدند.

خانم کومون می‌گفت:

— خانم نوزیتر، داد بزنید! با تمام وجودتان داد بزنید! این‌طوری آرام‌تر می‌شوید.

خانم شاندلیه نتوانسته بود دختر دوازده‌ساله‌اش، الویر<sup>۷</sup> را جایی بگذارد، به همین خاطر او را همراه با خودش آورده بود و مدام از اتاق بیرونش می‌کرد چون می‌ترسید که دختر نوجوانش شاهد تولد ناگهانی من باشد و این اصلاً مناسب سن او نبود.

این‌طور به نظر می‌رسد که به رسم قدیم، این خانم‌ها مدام با هم

Paris, 1855, vol.1, p.23.

۱. Louis-Philippe: دوران پادشاهی لوئی فیلیپ از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ است.

۲. Nozière: مقصود مادر نویسنده است.

3. Caumont

4. Chandelier

5. Danquin

۶. Vin Chaud: نوشیدنی گرما دیده و طعم‌دار شده با ادویه‌های مختلف.

7. Elvire

حرف می‌زدند و پرچانگی می‌کردند. خانم کومون ماجراهای وحشتناکی را دربارهٔ تأثیر نگاه کردن تعریف می‌کرد که مادرم هیچ خوشش نمی‌آمد. خانم کومون می‌گفت: «یک خانم بارداری را می‌شناختم، چون چشمش افتاده بود به یک گدایی که پا نداشت و توی هر دستش یک اتو داشت، بچه‌اش بدون پا به دنیا آمد. خود من، وقتی دخترم نوئمی<sup>۱</sup> را باردار بودم، یک خرگوش از بین پاهایم رد شد و خیلی ترسیدم، برای همین نوئمی که به دنیا آمد، گوش‌هایش نوک‌تیز بود و مدام می‌جنید.»

نیمه‌شب دردهای مادرم فروکش کرد و وقفه‌ای در زایمانش پیش آمد. وضعیت نگران‌کننده‌ای بود چون پیش از این، مادرم بچهٔ مرده‌ای را به دنیا آورده بود و ممکن بود این بار جان خودش را از دست بدهد. هر کدام از آن خانم‌ها نظری می‌دادند و پیشخدمت مسن، خانم ماتیا<sup>۲</sup> نمی‌دانست به حرف چه کسی گوش دهد. پدرم که رنگ به رخسار نمانده بود، هر پنج دقیقه یک بار وارد اتاق و بی‌هیچ حرفی از آن خارج می‌شد. هرچند پدرم پزشک ماهری بود و هر زمان که لازم می‌شد عمل زایمان را نیز انجام می‌داد اما در وضع حمل همسرش دخالتی نمی‌کرد و از همکاری، آقای دکتر فورنیه<sup>۳</sup> مسن، شاگرد دکتر کابانیس<sup>۴</sup> خواسته بود تا این کار را به سرانجام رساند. همچنان شب بود که دوباره درد به سراغ مادرم آمد.

و من ساعت پنج صبح پا به این دنیا نهادم.

دکتر فورنیه گفت: «بچه، پسر است!»

1. Noémi

2. Mathias

3. Fournier

۴. Pierre Jean Georges Cabanis: پیئر ژان ژرژ کابانیس، پزشک، فیزیولوژیست و فیلسوف فرانسوی.

آن وقت همه آن خانم‌ها باهم فریاد کشیدند و گفتند که درست حدس زده بودند.

بعد خانم مورن<sup>۱</sup> مرا در یک تشت مسی گذاشت و با اسفنج بزرگی شروع کرد به شستن من. این توصیف یادآور نقاشی‌های قدیمی مربوط به زایمان مریم مقدس و تولد عیسی مسیح است اما در حقیقت، من در یک دیگ مرباپزی شسته شدم.

خانم مورن گفت: «یک لک قرمز روی پهلوئی چپش هست، به نظرم مادرش وقتی حامله بوده، تو باغ عمه شوسون<sup>۲</sup> هوس گیلان کرده بوده!»

دکتر فورنیه که باورهای بی‌پایه و اساس عامه مردم را مورد تحقیر و تمسخر قرار می‌داد، به خانم مورن گفت: «پس چه خوب که خانم نوزیتر در مدت بارداری‌اش چنین آرزوی کوچکی کرده، اگر آرزوی پر، جواهرات، شال کشمیری، کالسکه با چهار اسب، هتل، قصر و پارک را می‌کرد، روی پوست نحیف این بچه به اندازه کافی جا برای رد این آرزوهای بزرگ نمی‌ماند!»

خانم کومون گفت: «دکتر، هر طور مایلید، شما هر جور می‌خواهید فکر کنید، اما خواهرم مالوینا<sup>۳</sup> وقتی باردار بود، شب کریسمس که شد، به شدت هوس رویون<sup>۴</sup> کرد و بعد دخترش...»

دکتر حرفش را قطع کرد و گفت:

— حتماً وقتی به دنیا آمد، یک بوذن<sup>۵</sup> از دماغش آویزان بود، این طور

1. Morin

2. Chausson

3. Malvina

۴. Réveillon: رویون، غذای مخصوص شب کریسمس.

۵. Boudin: بوذن، نوعی سوسیس فرانسوی.

نیست؟

و بعد به خانم مورن سفارش کرد که مرا محکم فنداق نکند. با این حال، چنان جیغ می‌کشیدم که همه تصور کردند داشتم خفه می‌شدم.

آن‌طور که همه می‌گویند، من همچون گوجه‌فرنگی سرخگون و موجود زشت کوچکی بودم. وقتی مادرم خواست که مرا ببیند، نیم‌خیز شد و آغوشش را به رویم گشود، لبخندی به من زد و بعد سر خسته‌اش را روی بالش رها کرد. مادرم با این لبخند منقوش بر لب‌های لطیف و ناب خود به من خوشامد گفت. همان‌طور که شاعر می‌گوید بدون این لبخند، انسان نه شایسته سفره‌خدایان است و نه بستر الهه‌ها.<sup>۱</sup>

به نظرم جالب‌ترین اتفاقی که در روز تولدم افتاد، این بود که سگ ما، پوک<sup>۲</sup> که بعدها اسمش را کر<sup>۳</sup> گذاشتیم، همزمان با من در اتاق کناری روی یک فرش قدیمی و کهنه به دنیا آمد. هرچند مادرش فینت،<sup>۴</sup> از نژاد خوب و اصیلی نبود اما خیلی باهوش بود. یکی از دوستان قدیمی پدرم، آقای ادلستان بریکو<sup>۵</sup> که لیبرال و اصلاح‌طلب بود، فینت را مثال می‌زد تا از هوش طبقات پایین جامعه تعریف کند. پوک مثل مادرش موهای قهوه‌ای مجعد نداشت بلکه موهایش زردرنگ، کوتاه و کلفت بود. اما رفتار و هوش پوک شبیه به مادرش بود. ما با هم بزرگ شدیم و پدرم ناگزیر شد بپذیرد که هوش سگش خیلی سریع‌تر از هوش پسرش رشد

1. The Works of Virgil translated into English Prose, London, 1826, vol.1, p.21.

2. Puck

3. Caire

4. Finette

5. Adelestan Bricou



می‌کرد. بعد از پنج یا شش سال، پوک در مقایسه با پیتر نوزیتر کوچولو درک بهتری نسبت به مفهوم زندگی و شناخت طبیعت داشت. پذیرفتن این موضوع برای پدرم خیلی سخت بود چون پدرم بود و از سوئی دیگر اعتقاد داشت که عقل و شعور مختص انسان است و نمی‌توانست سهمی از این شعور را برای حیوانات قائل شود.

در سنت هلن،<sup>۱</sup> وقتی ناپلئون متوجه شد که اوئارا<sup>۲</sup> پزشک به وجود خداوند باور داشت خیلی تعجب کرد. اگر ناپلئون پدرم را دیده بود، با پزشکی مذهبی مواجه می‌شد که همانند اوئارا به خدایی مجزا از این جهان و روحی مجزا از این جسم اعتقاد داشت. پدرم می‌گفت:

— روح جوهره و ذات است اما جسم ظاهر آن است. خود این کلمات بیانگر این است که ظاهر آن چیزی است که دیده می‌شود اما جوهره و ذات چیزی است که از نظرها پنهان است.

متأسفانه، هیچ‌وقت نتوانستم به متافیزیک علاقه‌ای پیدا کنم. اما طرز فکر پدرم را الگوی خویش قرار دادم. پدرم روح و سرنوشت بشر را بسیار رفیع، والا و متعلق به ملکوت می‌دانست و این باور موجب می‌شد تا او فردی خوش‌بین باشد. اما در روابط معمولی زندگی جدی و گاهی افسرده می‌شد. مثل لامارتین<sup>۳</sup> به‌ندرت می‌خندید و هیچ علاقه‌ای به نمایش کم‌دی نداشت. نمی‌توانست کاریکاتور را تحمل کند، آثار رابله<sup>۴</sup>

### 1. Sainte-Hélène

۲. Barry Edward O'Meara: باری ادوارد اوئارا، جراح ایرلندی که در سنت هلن به‌عنوان پزشک ناپلئون اول، او را همراهی می‌کرد.

۳. Alphonse Lamartine: آلفونس لامارتین، شاعر، نویسنده و سیاست‌مدار فرانسوی.

۴. François Rabelais: فرانسوا رابله، ادیب، پزشک و نویسنده بزرگ رنسانس فرانسه.

و لافونتن<sup>۱</sup> هم لذتی برایش نداشت. ذهنش را نوعی پریشان‌فکری شاعرانه در برگرفته بود. او به‌راستی فرزند زمان خویش بود؛ افکار و کردار همان دوران را داشت. مدلی که موهایش را آراسته می‌کرد و لباس‌هایی که می‌پوشید با ویژگی‌های سبک رمانتیک هارمونی داشت. مردان آن نسل موهایشان را نامرتب و پریشان درست می‌کردند. بی‌شک با مهارت و زبردستی تمام‌عیاری چنین آشفتگی خاصی به آن‌ها می‌بخشیدند طوری که به نظر می‌رسید طوفان و باد به موهایشان تازیانه زده بود. پدرم در نهایت سادگی سهمی از این پریشانی برده بود، چه در گیسوان چه در افکار خویش.

هرچند پدرم را الگو و سرمشق خود قرار دادم، اما بدبینی و سرخوشی در خلق و خوی من موج می‌زد درحالی‌که پدرم خوش‌بین بود و افسرده. در همهٔ موارد، ناخودآگاه و به‌طور غریزی نقطهٔ مقابل پدرم بودم. او همانند طرفداران سبک رمانتیک شیفتهٔ مسائل پیچیده و مبهم بود اما منطقی و نظم‌باشکوه هنر کلاسیک مرا مجذوب خود می‌کرد. بعد از گذشت سال‌ها، رفته‌رفته این تضادها شدت گرفت، طوری که گفتگوهایمان قدری با مشکل روبرو شد اما نه تنها صمیمیت و احساس میان ما خدشه‌دار نشد بلکه بسیاری از نقاط قوت و ضعفم را مدیون این پدر بی‌نظیر هستم.

با این‌که مادرم شیر چندان‌ی نداشت اما مشتاق بود تا از شیرۀ جان خویش مرا سیراب کند. دکتر فورنیه که از مریدان ژان ژاک روسو<sup>۲</sup> بود، با خواستهٔ مادرم موافقت کرد. بنابراین مادرم با اشتیاق شدیدی به من شیر داد، برای همین به‌خوبی پرورش یافتم. از این بابت احساس

۱. Jean de la Fontaine: ژان دو لافونتن، مشهورترین حکایت‌نویس فرانسوی.

۲. Jean Jacques Rousseau: ژان ژاک روسو، فیلسوف، نویسنده و آهنگساز.

خوشایندی دارم زیرا بسیاری بر این باورند که خصوصیات روحی مادر همراه با شیر به نوزاد منتقل می‌شود.

مادرم سرشت و روحی جذاب، زیبا، بخشنده و شخصیت پیچیده‌ای داشت. بی‌نهایت حساس، دوست‌داشتنی و عاطفی بود. خودش می‌گفت که برای یافتن آرامش در وجودش به مذهب پناه می‌برد و مذهب آرامش خوشایندی را برایش به ارمغان می‌آورد. هرچند از انجام اعمال مذهبی چشم‌پوشی می‌کرد اما بسیار پرهیزکار و باتقوا بود. ناگزیرم این حقیقت را بگویم که مادرم هیچ اعتقادی به دوزخ نداشت. اما بر این باورش نه پافشاری می‌کرد و نه بابت آن، کسی را می‌آزرد. به همین خاطر آبه<sup>۱</sup> موثانه،<sup>۲</sup> کشیش اعتراف‌گیرنده، مراسم هفت‌آیین<sup>۳</sup> مادرم را می‌پذیرفت. گرچه مادرم خواهان شادی و نشاط بود اما دوران کودکی غم‌انگیزش و پس از آن پرداختن به مسائل خانه و تشویش‌های ناشی از عشق مادری او را تا مرز پریشان‌حالی کشاند طوری که سرشت و خوی او تیره‌وتار گشت و سلامتی‌اش دستخوش مخاطره شد. هجوم افسردگی و طوفان اشک‌های مادرم دوران کودکی مرا نیز در غم و اندوه فرو برد. در همهٔ مسائل، مادرم بسیار آگاه و مصمم بود اما مهر و عطوفت او نسبت به من

۱. Abbé: آبه، به معنی رئیس دیر یا راهب است. آبه عنوان محترمانهٔ کشیشان فرانسوی است که عضو هیچ فرقهٔ مذهبی نباشند. این عنوان، پیش از انقلاب کبیر فرانسه به کسانی اطلاق می‌شد که معلم سرخانه، استاد دانشگاه یا ادیب بودند و هیچ ارتباطی با کلیسا نداشتند. آبه‌هایی که در مراسم مذهبی به کشیشان کمک می‌کردند، از دیر یا صومعه مقرر می‌گرفتند، اما لزوماً راهب نبودند.

## 2. Moinier

۳. مراسم هفت‌آیین یا هفت راز یا شعائر، آن دسته از فریضه‌های دینی در مسیحیت است که به باور مسیحیان با انجام آن‌ها خدا نزد انسان می‌آید، برخلاف مواردی چون نیایش، قربانی و نذر کردن که در آن‌ها، این انسان است که به سوی خدا می‌رود. این آیین‌های هفتگانه عبارت‌اند از: غسل تعمید، تدهین، آیین توبه، تبرک، ازدواج، آخرین تدهین، دست‌گذاری. برخی اجباری و برخی دیگر اختیاری است.

درایت و منطقش را تحت تأثیر قرار می‌داد. او دلش می‌خواست که من بزرگ نشوم تا همواره بتواند به راحتی مرا در آغوشش بفشارد و در حالی که آرزو می‌کرد تا از نبوغ و هوشی سرشار برخوردار شوم، بسیار خوشحال می‌شد که فرزندی بی‌استعداد شوم تا همیشه نیازمند توانایی او باشم. هر چیزی که به من قدری استقلال و آزادی می‌داد، او را آزوده‌خاطر می‌کرد. خطرهایی را که ممکن بود در نبود او برایم پیش بیاید، در ذهنش تجسم می‌کرد و وحشت دیوانه‌واری وجودش را فرا می‌گرفت. هر بار که از گردشی طولانی برمی‌گشتم، او را با چهره‌ای برافروخته و چشمانی نگران می‌دیدم. مادرم ویژگی‌های خوب مرا به طرز اغراق‌آمیز تعریف می‌کرد و هیچ فرصتی را برای نشان دادن تمجیدهایش از دست نمی‌داد. این رفتارش برایم عذاب‌آور بود چون همیشه چنین ستایش‌هایی را که سزاوارش نبودم، همچون توهین و تحقیری بی‌رحمانه می‌دانستم. اما بدتر از همه، این بود که مادر عزیزم عیب‌ها و خطاهای مرا نیز به همان اندازه بزرگ جلوه می‌داد. مادرم هیچ وقت مرا تنبیه نمی‌کرد اما چنان با لحن تندی سرزنشم می‌کرد که قلبم به درد می‌آمد. چندین بار، طوری با من رفتار کرد که تصور کردم یک مجرم تمام‌عیارم. اگر در زندگی‌ام، به موقع روحیه‌ای سهل‌انگار را در وجودم شکل نمی‌دادم، مادرم مرا تبدیل به فردی به شدت سختگیر و وسواسی می‌کرد. نه تنها از این بابت هیچ‌گونه احساس تأسف و اندوهی ندارم بلکه خوشحال هم هستم. تنها کسانی که با خود با ملایمت رفتار می‌کنند، می‌توانند با دیگران نیز این چنین باشند.

مراسم غسل تعمیدم در کلیسای سن ژرمن د پره<sup>۱</sup> برگزار شد. مادرخوانده‌ام بود که مرا بر روی حوضچه تعمید نگه داشت.

---

1. Saint-Germain-des-Prés

مادرخواندهام یک پری بود. مردم مارسل<sup>۱</sup> صدایش می‌زدند. همچون خورشید زیبا بود. اما با مرد بدریختی به نام دوپون<sup>۲</sup> ازدواج کرد، دیوانه‌وار عاشقش بود چون پریان شیفته زشت‌رویان هستند. مادرخواندهام، پری من گهواره‌ام را جادو کرد و بعد بی‌درنگ با همسر بدریخت خود رهسپار سرزمین‌های آن‌سوی دریاها شد. آغاز دوران نوجوانی‌ام بود که توانستم برای لحظه‌ای او را همانند سایه مجروح دیدون<sup>۳</sup> در جنگل‌های مورد<sup>۴</sup> و درخشش پرتوی ماه در مراتع ببینم. هرچند این دیدار همچون صاعقه، آنی بود اما خاطره آن، ذهنم را نورافشان و عطرآگین می‌کند. از پدرخواندهام، آقای پیتر دانکن خاطرات بیشتری به یاد دارم، هنوز هم می‌توانم او را در ذهنم مجسم کنم، آقای دانکن قدکوتاه بود و چاق با موهای خاکستری مجعد و گونه‌های گرد و توپیر. نگاهی دلنشین و پرمهر، چشمانش را از پشت عینک طلایی‌اش درخشان می‌کرد. شکمش مثل شکم گریمو دو لا رنیئر<sup>۵</sup> بود، جلیقه ساتن زیبایی که خانم دانکن با دست‌های خودش برایش گلدوزی کرده بود، شکم بزرگش را می‌پوشاند. یک شال ابریشمی مشکی بلندی هم هفت

1. Marcelle

2. Dupont

۳. Didon: دیدون، شهربانوی شهر کارتاژ و دل‌باخته انثاس بود، هنگامی که انثاس ناگزیر به ترک او می‌شود تا در جستجوی سرزمین لاتیوم پهنه دریاها را بشکافد، دیدون از درد دوری او، دشنه‌ای بر خویش می‌زند و خود را می‌کشد. «دیدون تیره‌روز از درون می‌سوزد؛ سرگشته و بی‌خویشتن، در میانه شهر به هر سوی می‌رود. او به میشی می‌ماند در بیشه‌های کرت که به ناگاه تیری پیکرش را سفته باشد. تیری که چوپان از دور در انداخته است. می‌ش، بی‌آن‌که بداند تیر تیز و جان‌شکاف را با خود می‌برد؛ می‌گریزد؛ جنگل‌ها و بیشه‌های تنگ و انبوه را در کوهسار دیکت درمی‌نوردد. (نک: منظومه حماسی) انه‌اید، سروده ویرژیل، ترجمه میر جلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، ۱۳۶۹، ص ۱۴۱)

4. La forêt de myrtes

۵. Grimod de la Reynière: گریمو دو لا رنیئر، نویسنده و شکم‌بارة فرانسوی.

بار به دور گردنش می‌پیچید و یقه پیراهنش همچون نوار دسته‌گل چهره گلگونش را در برمی‌گرفت. آقای دانکن ناپلئون را در ۱۸۱۵ در شهر لیون<sup>۱</sup> دیده بود. عضو حزب لیبرال و حرفه‌اش زمین‌شناسی بود.

در یکی از خیابان‌های منتهی به سواحل رود سن، کودکی به دنیا آمد که هنوز بعد از گذشت سال‌ها، نمی‌داند تولدش رویداد خوبی بود یا نه. در میان جمعیت کثیری از انسان‌ها که زندگی‌شان را در گمنامی سپری می‌کردند، مردی بود با سری بزرگ، سخت و بکر همچون تکه‌ای از سنگ خارای برتانی<sup>۲</sup> که پیش‌ترها از چشمان پر فروغش شعله‌هایی ساطع می‌کرد اما رفته‌رفته چشمانش در حدقه‌های برآمده‌اش فرو رفت و کورسویی از آن سوسو می‌زد. این پیرمرد اندوهگین، ضعیف و رنجور اما همچنان گران‌قدر، پس از این‌که قرن خود را غرق شکوه و جلال کرد، با مشقت فراوان چشم از جهان فرو بست. این شخص شاتوبریان<sup>۳</sup> نام داشت.

گاهی اوقات، پیرمرد دیگری از ارتفاعات ناحیه پاسی<sup>۴</sup> پایین می‌آمد و در امتداد همان سواحل رود سن قدم می‌زد. موهای بلند سفیدی بر روی سر طاس این پیرمرد خودنمایی می‌کرد. گونه‌هایش گلگون بود و یک گل رز در جادکمه لباسش و لبخندی بر لبش داشت. برخلاف آن پیرمرد دیگری که رفتاری اشرافی داشت، او همچون مردم عادی رفتار می‌نمود. همین که رهگذران متوجه حضورش می‌شدند، قدری درنگ می‌کردند تا شاعر محبوبشان را ببینند.

1. Lyon

۲. Bretagne: برتانی، منطقه‌ای تاریخی و فرهنگی در غرب فرانسه.

۳. François-René de Chateaubriand: فرانسوا رنه دو شاتوبریان، نویسنده، شاعر و سیاستمدار فرانسوی و بنیان‌گذار سبک رمانتیسم در ادبیات فرانسه.

4. Passy